**اسلام سیاسی در شرایط امروز**

**مصاحبه با حمید تقوایی**

**بخش اول**

***انترناسیونال:*** *هرچند در سالهای گذشته اصطلاح اسلام سیاسی در خیلی رسانه های بین المللی یا احزاب و سازمان های سیاسی مطرح شده است اما همچنان اکثر دولتها و رسانه ها تلاش میکنند از عبارت اسلام سیاسی امتناع کنند و افراط گرایی اسلامی و یا عباراتی مشابه این بکار میبرند. دلیلش چیست؟ چه تفاوتی میان این دو عبارت وجود دارد؟*

**حمید تقوائی:** اصطلاحاتی مانند افراط گرائی یا فاندامنتالیسم اسلامی انتخابی سیاسی است. این نوع اسم گذاریها حساب بخش به اصطلاح غیر فاندامنتالیست نیروها و دولتهای اسلامی نظیر حکومت ترکیه و افغانستان و کلا نیروهای اسلامی پروغرب یا غیرمتخاصم با غرب را از تروریسم اسلامی جدا میکند. هدف از این تطهیر بخشی از جنبش اسلام سیاسی بکار گرفتن آنها در سیاستهای منطقه ای آمریکا و دولتهای غربی بخصوص در خاورمیانه به هم ریخته است. ارزش استفاده دیگر این رجوع به افراطی گری اینست که نیروهای اسلامی را بر مبنای اصول عقیدتی و تفسیر و تعبیرشان از اسلام توضیح میدهد و نه نقش و اهداف سیاسی آنها. یک فایده و کاربرد این تبیین عقیدتی - مکتبی رسانه ها و دول غربی از تروریسم اسلامی اینست که نقش و جایگاه سیاسی اسلامیسم را که نتیجه مستقیم سیاستهای هژمونی طلبانه بورژوازی غرب و مشخصا طبقه حاکمه آمریکا ابتدا در مقابله با نفوذ شوروی و سپس برای تثبیت موقعیتش در دنیای پسا جنگ سرد بود را از نظر پنهان میکند و مساله را به اصول عقیدتی نیروهای اسلامی و درجه غلظت و رقت عقاید آنها و تعبیر و تفسیرشان از قرآن و شریعه نسبت میدهد. به این طریق میتوان تعبیر افراطیون از اسلام را واقعی و اصیل ندانست و در مقابل زیر بغل اسلام "معتدل" را گرفت و به آن میدان داد. اوباما و مقامات دولت او حتی از کاربرد تروریسم اسلامی و فاندامنتالیسم اسلامی احتراز میکنند و نیروهائی نظیر داعش و القاعده و بوکوحرام را صرفا تروریست خطاب میکنند. معتقدند اینها اسلامی نیستند بلکه مذهب اسلام را مصادره و یا "هایجک" کرده اند! دولت آمریکا هم تفسیر و تعبیر خودش را از اسلام دارد. تعبیری که دل اسلامی های متحد غرب را نیازارد!

تروریسم اسلامی یک پدیده فکری مکتبی نیست بلکه یک جنبش سیاسی است. اسلام بعنوان یک سیستم فکری- عقیدتی همیشه فوق ارتجاعی و ضد زن و ضد کافر و ضد همجنس گرا و ضد مدنیت و مدرنیسم بوده است اما هیچگاه مانند چهار دهه اخیر چنین موقعیت و نقشی در سیاست جهانی نداشته است. سید قطب و اخوان المسلمین پرچم اسلام را در نیمه قرن بیستم در اعتراض به "غربگرائی" دولت مصر و دیگر دولتها در کشورهای اسلامزده بلند کردند اما حتی در محدوده کشور خود نقشی حاشیه ای و بی تاثیر داشتند. خمینی در ایران یک نمونه است که با اعتراض به اصلاحات ارضی نامش مطرح شد اما تا مقطع انقلاب ۵۷ حتی در میان نیروهای مذهبی اپوزیسیون شاه نقش و جایگاه چندانی نداشت. نیروهای اسلامی در اواخر جنگ سرد و در رقابت با شوروی - در افغانستان که تحت سلطه ارتش شوروی بود و در ایران که از نظر دولتهای غربی با انقلاب ۵۷ ممکن بود به اردوگاه شوروی بپیوندد- بوسیله دول آمریکا و متحدینش به جلو رانده شدند. طالبان و القاعده ثمره مستقیم سیاستهای ضد کمونیستی کمپ غرب و دست ساز پنتاگون بودند و این واقعیتی است که امروز دیگر خود مقامات آمریکائی نظیر هیلاری کلینتون در کتاب "گزینشهای سخت" به آن اعتراف میکنند. ازینرو سر بلند کردن نیروها و دولتهای اسلامی در چند دهه اخیر را باید ناشی از نیازها و ضروریات سیاسی بورژوازی جهانی دانست. جایگاه امروز اسلام سیاسی محصول استراتژی ضد کمونیستی دولت آمریکا و کمپ غرب در دهه هشتاد و نود، و بوشیسم و میلیتاریسم هژمونی طلبانه دولت آمریکا و کمپ غرب در دو دهه اخیراست.

از سوی دیگر از نقطه نظر بورژوازی عرب و کلا بورژوازی کشورهای اسلامزده، اسلام سیاسی اهرمی برای سهم خواهی بیشتر در اقتصاد و سیاست جهانی است. مشخصا با شکست و تجزیه امپراتوری عثمانی در جنگ جهانی اول و بدنبال آن بویژه ایجاد کشور اسرائیل بوسیله بورژوازی غرب و آواره کردن میلیونها فلسطینی پس از جنگ جهانی دوم، کشورهای عربی و اسلامزده بیش از پیش به حاشیه اقتصاد و سیاست جهانی رانده شده اند.

در دوره جنگ سرد این سهم خواهی و قطب بندی حول مساله فلسطین بروز پیدا میکرد و عمدتا بوسیله ناسیونالیسم عربی و بعثیسم و ناصریسم و کلا نیروها و دولتهای متعلق یا متمایل به کمپ شوروی در خاورمیانه نمایندگی میشد. بعد از فروپاشی شوروی همان نیروهای اسلامی که بوسیله غرب در مقابله با شوروی بکار گرفته شده بودند به اهرم و نیروی اصلی "دادخواهی" فلسطینی ها از دولتهای غربی و اهرم سهم خواهی بورژوازی کشورهای اسلامزده تبدیل شدند. جنبش اسلام سیاسی امروز نتیجه و ادامه تعرض اسلامیون تحت حمایت دولت آمریکا و متحدین غربی اش به شوروی در دهه هشتاد است. جنبشی که قرار بود تحت حمایتهای پنتاگون و سی آی ا و ناتو شوروی را از میدان بدر کند، بعد از شکست شوروی به خانه نرفت. بلکه در دنیای بهم ریخته بعد از جنگ سرد خود بعنوان مدعی قدرت سر بلند کرد و در برابر نیروهای غربی قرار گرفت. با فروپاشی شوروی همانطور که منصور حکمت در نوشته طلوع خونین نظم نوین جهانی در سال ۱۹۹۱ پیش بینی کرده بود، کمپ غرب هم علت وجودی و موقعیت و هژمونی خود را از دست داد و ازینرو زمینه برای سهم خواهی سنتی بورژوازی عرب، این بار از طریق نیروهای اسلامی، در منطقه بیش از پیش فراهم شد. از سوی دیگر ناسیونالیسم چپ عرب - الفتح و جنبش ژرژ حبش و ناصریسم و بعثیسم - نیز با فروپاشی قطب شوروی موقعیت خود را از دست دادند و میدان برای سربلند کردن اسلامیون بیش از پیش باز و آماده شد.

جنبش اسلام سیاسی امروز بدنبال ۱۱ سپتامبر و حمله به عراق و ورشکستگی بوشیسسم و هژمونی طلبی میلیتاریستی غرب شاخه ها و گرایشات متعددی پیدا کرده است اما از نظر سیاسی وجه مشترک همه این نیروها همچنان سهم خواهی از بورژوازی جهانی با ادعای برپائی دولت و جامعه اسلامی است.

***انترناسیونال:*** *پیدایش داعش چه تغییراتی در جنبش اسلامی سیاسی بوجود آورده است؟ هم از منظر بیرون این جنبش و هم در درون این جنبش؟*

**حمید تقوائی:** به نظر من سربلند کردن داعش سرآغاز دور تازه ای در جنبش اسلام سیاسی است. جنبش اسلام سیاسی با بقدرت رسیدن خمینی در ایران و طالبان در افغانستان در هیات یک پدیده حکومتی ابراز وجود کرد ولی بعد از یازده سپتامبر و بدنبال آن حمله به افغانستان و عراق نیروهای اسلامی نظیر القاعده و دارو دسته های شیعه و سنی در عراق بجلو رانده شدند. در این دوره اسلام سیاسی اساسا بعنوان یک نیروی تروریستی ضد آمریکائی، و نه یک حکومت و سیستم حکومتی در یک جغرافیای معین، سربلند کرد.

پس از فروپاشی شوروی کمپ غرب به یک دشمن تازه برای تثبیت هژمونی خودش در دنیای پسا جنگ سرد، به یک "محور شر" اسلامی بجای "امپراتوری شر" روسی، نیازمند بود و نیروهای اسلامی بهترین کاندید برای ایفای این نقش بودند. اسلام سیاسی در این ظرفیت اساسا نه بعنوان یک نیروی حکومتی، بلکه دشمن وحشی ای که هدفی بجز ضربه زدن به کمپ غرب و منافع کشورهای غربی ندارد قلمداد و معرفی میشد و نیروئی مثل القاعده با عملیاتی نظیر یازده سپتامبر و حمله به سفارتخانه های آمریکا در کشورهای مختلف و بمب گذاری در پایتختهای اروپائی و غیره کاملا با این تصویر خوانائی داشت. محور استراتژی و تبلیغات القاعده ضدیت با آمریکا بود و نه برپائی حکومت اسلامی. القاعده هیچگاه داعیه قدرت نداشت و اسامه بن لادن تا روزی که کشته شد حتی یک ده تحت حاکمیت خود نداشت.

این شرایط با به گل نشستن ماشین جنگی آمریکا در عراق و افغانستان و نافرجامی بوشیسم و کلا استراتژی هژمونی طلبانه میلیتاریستی - که خود بازتاب سقوط وال استریت در ۲۰۰۸ و بن بست و بی اعتباری فریدمنیسم و نئوکنسرواتیسم بود- کاملا تغییر کرد. ناکامی بوشیسم و هژمونی طلبی آمریکا بویژه در خاورمیانه که در اثر حملات و دخالت نظامی غرب کاملا به هم ریخته بود موجب شد تا یک نوع بی آلترناتیوی سیاسی و خلاء قدرت در منطقه ایجاد بشود. یک نوع "فضای باز" سیاسی برای بورژوازی منطقه بوجود آمد و احزاب و جنبشها و نیروهای سیاسی و دولتها - حتی آنان که جزو متحدین سنتی غرب محسوب میشدند، شرایط را برای داعیه های قدر قدرتی در منطقه فراهم دیدند. بلوک بندیها و یارگیریهای سیاسی تازه ای بین این نیروها و دولتها شکل گرفت و هژمونی طلبی آمریکا و کمپ غرب جای خود را به رقابتهای بلوکهای تازه منطقه ای بر سر تامین هژمونی محلی خود داد (بارز ترین نمونه: بلوک ترکیه - عربستان سعودی - امارت در برابر بلوک روسیه- جمهوری اسلامی- اسد - حزب الله).

داعش زاییده این شرایط است. بعبارت دیگر، تا آنجا که به چارچوب سیاستهای بورژوازی غرب مربوط میشود، القاعده ثمره هژمونی طلبی میلیتاریستی آمریکا و داعش محصول شکست این سیاست است. از زاویه منافع و سیاستهای بورژوازی در منطقه داعش نیروئی است که در رقابت بین بلوک بندیهای منطقه به جلو رانده میشود. در استراتژی داعش، بر خلاف القاعده، جغرافیای سیاسی و برپائی دولت اسلامی محور، و ضدیت با آمریکا امری جانبی است. اکثریت بالائی از عملیات تروریستی داعش تا بحال در کشورهای اسلامزده و علیه مردم و دولت در این کشورها صورت گرفته است. (آخرین نمونه ها که بدنبال فراخوان داعش به تنبیه کفار در ماه رمضان رخ داد: حملات تروریستی در استانبول، سه حمله انتحاری در عربستان از جمله حمله به مقبره محمد در مدینه، بمب گذاری در یک مرکز خرید در بغداد، دو حمله در بنگلادش از جمله به مراسم نماز عید فطر). اینطور به نظر میرسد که این عملیاتها از ایدئولوژی افراطی داعش علیه مرتدین (مسلمانانی که به اسلام نوع داعش معتقد نیستند) صورت میگیرد و در تبلیغات داعش نیز بر کشتار کفار و مرتدین تاکید میشود اما این سیاست و عملکرد داعش امری کاملا سیاسی است. هدف اعلام شده داعش برپائی خلافت اسلامی است و این امر مستلزم مقابله با دولتهای محلی برای تسخیر سرزمین و تثبیت قدرت خود در یک جغرافیای سیاسی در منطقه است. در این استراتژی دشمن مستقیم دولتها و نیروهای سیاسی در کشورهای اسلامزده در منطقه هستند- و دولتهای غربی آنجا مطرح میشوند که هم پیمان و مدافع این دشمن محلی هستند- و لذا ایدئولوژی و تئوری ای لازم است که مرتدین - دولتها و نیروهای اسلامی دیگر در منطقه را - دشمن اصلی معرفی کند.

در چارچوب جنبش اسلام سیاسی ظهور داعش صف بندی تازه ای میان نیروهای اسلامی ایجاد کرد. اینجا همچنین به نظر میرسد - و بیشتر رسانه ها و ناظران سیاسی اینطورتوضیح میدهند- که اساس مساله یک تقابل عقیدتی ایدئولوژیک بین سنی و شعیه و یا بین اسلام تکفیری داعش و دیگر شاخه های اسلام است. اما این یک صف بندی ایدئولوژیک نیست بلکه کاملا سیاسی و ناظر بر اهداف متفاوت دولتها و نیروهای اسلامی مختلف در منطقه است. دلیل تقابل جهوری اسلامی و یا حزب الله با داعش گسترش نفوذ و مناطق تحت نفوذ این نیروها در عراق و سوریه و در نتیجه از دست رفتن نفوذ جمهوری اسلامی و متحدینش در این دو کشور و در کل منطقه است. تفاوتهای عقیدتی و تعابیر مختلف از اسلام بین این دو شاخه اسلام سیاسی از این رقابت و تفاوتهای سیاسی نشات میگیرد و نه بر عکس. در یکی دو ماه اخیر داعش بخاطر از دست دادن برخی از شهرها و مناطق تحت نفوذش در عراق و سوریه، بیش از گذشته به عملیات تروریستی در کشورهای مختلف روی آورده است و کشتار اورلاندو و عملیات تروریستی در کشورهای اسلامزده که در بالا اشاره کردم مستقیم و یا غیر مستقیم ناشی از این سیاست اعلام شده داعش بود، اما حتی هدف از این عملیات نیز حفظ قدرت و منطقه تحت حاکمیت خود درمنطقه است و نه ضربه زدن به منافع آمریکا و یا دولتهای غربی که هدف نیروهای اسلامی نظیر القاعده در دوره قبل بود.

نکته دیگری که باید توجه داشت اینست که علیرغم تفاوتها و صف بندیهای تازه بین نیروهای جنبش اسلام سیاسی این نیروها از نظر عقیدتی در ضدیت با مدرنیسم و مدنیت و تمدنی که امروز در غرب نمایندگی میشود و بخصوص از لحاظ سیاسی در سهم خواهی در اقتصاد و سیاست جهانی هم جهت و همراه هستند و بهمین دلیل همه آنها را باید گرایشات مختلف در یک جنبش واحد، جنبش اسلام سیاسی، بحساب آورد. داعش در نقطه مقابل جمهوری اسلامی و حزب الله و القاعده شکل نگرفت بلکه در ادامه حضور و فعالیت سیاسی آنها و برمتن شرایط تازه سیاسی که همانطور که اشاره کردم بر متن نافرجامی میلیتاریسم هژمونی طلبانه آمریکا در خاورمیانه ایجاد شده بود، شکل گرفت و بجلو رانده شد. داعش به نظر من نماینده پیشروی جنبش اسلام سیاسی از فاز نیروی فشار بر دولت آمریکا و کلا بورژوازی غرب به فاز تشکل دولت اسلامی است. طالبان و جمهوری اسلامی نیز دو نمونه دیگر دولتهای اسلامی بودند اما از دل جنبش اسلامی شکل نگرفتند. بلکه هر دو در نتیجه سیاستهای دولت آمریکا و عکس العمل کل بورژوازی غرب در مقابله با نفوذ شوروی در افغانستان و در برابر انقلاب ۵۷ در ایران، بقدرت رسیدند. داعش نماینده بازگشت بقدرت سیاسی این بار بر زمینه و در نتیجه مقابله نیروهای اسلامی با دولت آمریکا و متحدینش در شرایط پس از یازده سپتامبر و حمله به عراق و افغانستان است. حکومت داعش، بر خلاف مورد ایران و افغانستان، محصول غیر مستقیم سیاستهای دول غربی - نافرجامی هژمونی میلیتاریستی غرب پس از جنگ سرد- و نتیجه مستقیم افسارگسیختگی دولتها و نیروهای قومی- اسلامی در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا است. پرچم و ادعای "خلافت اسلامی" که داعش بلند کرده است بروز و نمود مشخص و صریح افق و جهت گیری و هویت پایه ای جنبش اسلام سیاسی، یعنی سهم خواهی در جهان تحت سطه بورژوازی غرب است. هدف و افقی که زمانی یاسر عرفات با این عبارت که میخواهیم شریک غرب باشیم و نه نوکر آن مطرح میکرد.

تا آنجا که به توده مردم در غرب و در شرق مربوط میشود حاصل این ارتقاء تروریسم نوع القاعده به تروریسم نوع داعش چیزی جز جنایت و توحش بیشتر و فجیع ترین کشتارها و قتل عامها در تاریخ معاصر نبوده است. از این نقطه نظر نیز هم میان صفبندیهای درونی اسلام سیاسی تفاوت چندانی وجود ندارد.

***انترناسیونال:*** *همانطور که اشاره کردید دولت آمریکا و کلا دول غربی در شکل گیری این جنبش نقش مهمی داشته اند از کمک به سر کار آمدن جمهوری اسلامی تا قدرت گیری طالبان در افغانستان و پیدایش داعش. آیا تقابل میان دولتهای غربی با داعش را میتوان جلوه دیگری از جنگ تروریستها دانست؟*

**حمید تقوائی:** منصور حکمت و حزب ما مقابله ای که بدنبال یازده سپتامبر بین دولت آمریکا و کمپ غرب با نیروهای اسلامی آغاز شد را جنگ تروریستها نامید. تروریسم میلیتاریستی دول غربی در یکسو و تروریسم اسلامی در سوی دیگر. اما امرز با شرایط متفاوتی مواجهیم.

هر جنگی ادامه سیاست است و جنگ تروریستها نیز در ادامه اهداف و سیاستهائی که در بالا توضیح دادم صورت گرفت. یعنی در ادامه سیاست هژمونی طلبی کمپ غرب و در راس آن دولت و بورژوازی آمریکا در شرایط بعد از جنگ سرد از یکسو و سهم خواهی بورژوازی منطقه با اتکا به نیروهای اسلامی که بعد از فروپاشی کمپ شوروی بجلو رانده شده بودند، از سوی دیگر.

شرایط امروز و تقابل میان دولتهای غربی با داعش در ادامه جنگ تروریستها صورت میگیرد ولی بر متن شرایط کاملا متفاوتی. در مقطع بمیدان آمدن داعش، یک دهه بعد از یازده سپتامبر، هر دو قطب این جنگ در شرایط کاملا تازه ای قرار گرفته بودند. میلیتاریسم و نئوکنسرواتیسم در غرب به آخر خط رسیده بود و بوشیسم و سیاست "یا با ما هستید یا با تروریستها" جای خود را به اوبامائیسم و سیاست "مشتتان را باز کنید تا با هم دست بدهیم" داده بود. در چنین شرایطی داعش نه در پاسخ به بوشیسم و سیاست هجوم نظامی آمریکا به کشورهای اسلامی، که ناکام مانده و از میدان خارج شده بود، بلکه برای پر کردن خلاء قدرتی که این ناکامی در منطقه و مشخصا در عراق و سوریه ایجاد کرده بود، سر بلند کرد و بجلو رانده شد. از نقطه نظر دولت آمریکا و دول غربی هدف جنگ آنها علیه داعش تعرض برای تامین هژمونی بر دنیای بعد از جنگ سرد نیست، بلکه هدفی دفاعی است ناظر بر از دست ندادن کنترل خاورمیانه و رام کردن و به خود ملحق کردن دولتها و نیروهای اسلامی و قومی در چارچوب سیاستها و منافع خود در منطقه. باید توجه داشت که روسیه در دهه اخیر بعد از سروسامان دادن شرایط داخلی اش و در راس قدرت قرار گرفتن ناسیونالیسم عظمت طلب روس که بوسیله پوتین نمایندگی میشود، یک بازیگر اصلی در منطقه خاورمیانه بوده است و یک هدف غرب در این شرایط جلوگیری از نفوذ و قدرت گیری بیشتر روسیه و بلوک طرفدار او در منطقه است. از این نقطه نظر نیز اهداف سیاسی که در پشت جنگ غرب با داعش قرار دارد با اهداف سیاسی جنگ تروریستها متفاوت است. از نقطه نظر داعش نیز این جنگی است مستقیما بر سر کسب مناطق نفوذ، و برپائی حکومت اسلامی در یک جغرافیای سیاسی و تثبیت خلافت اسلامی در منطقه.

این تفاوتها ترکیب نیروهای درگیر در این جنگ را نیز تغییر داده است. روسیه و ترکیه و عربستان و سوریه و ایران در هجوم نظامی دولت آمریکا و متحدینش به عراق و افغانستان نقش و جایگاهی نداشتند، اما در جنگ جاری بین کمپ غرب و داعش همه این دولتها دخیل هستند و نقش مهمی ایفا میکنند. این دیگر جنگی بر سر تامین هژمونی غرب در ظاهر پاسخگوئی به عاملین فاجعه یازده سپتامبر نیست. بلکه جنگی است برای تثبیت قدرت دولتها و بلوکهای مختلف - آمریکا و متحدین غربی اش، روسیه، دولت اسلامی داعش، عربستان و جمهوری اسلامی و ترکیه و امارت و سایر نیروهای قومی اسلامی در عراق و در سوریه، در خلاء قدرتی که در خاورمیانه ایجاد شده است. این جنگ نیز از هر دوطرف ارتجاعی و ضد انسانی است و جهان متمدن در آن نمایندگی نمیشود ولی با جنگ تروریستها متفاوت است. این جنگی است بر سر تثبت قدرت خود میان بورژوازی غرب روسیه و دولتها و نیروهای اسلامی قومی در منطقه و بهمین دلیل من فکر میکنم جنگ قدرت برای توصیف آن نام با مسمی تری است تا جنگ تروریستها.